

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

استدلال امام(ره) به «مستثنی منه» در آیه بر لزوم معاطات

عرض کردیم که پس از استدلال به آیه شریفه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» بر اصل صحت معاطات و اینکه معاطات مفید ملکیت است، به همین آیه شریفه بر لزوم معاطات هم استدلال شده است؛ هم به «مستثنی منه»، هم به «مستثنی» و هم به «أدات حصر» در آیه شریفه استدلال شده است. فقیهی که از سایر فقهاء مفصلتر این مطلب را بحث کرده (تا مقداری که بنده دیدم)؛ امام(رض) است، که بصورت مفصل هر سه بخش را مورد بحث قرار داده است.

ایشان در قسمت استدلال به «مستثنی منه» دو احتمال دادند که هر دو احتمال را بررسی کردیم و خلاصه استدلال این شد که مستثنی منه؛ نهی از اکل مال به باطل است، و اگر يك معاطاتی واقع شود و یکی از متعاملین بخواهد فسخ کند، عقلاء این فسخ را باطل می دانند و می گویند وقتی معاطات انجام شد معامله تمام شده است، و اگر یکی از آن دو بخواهد معامله را فسخ کند، آن فسخ نزد عقلاء باطل است. آیه هم می گوید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»؛ یعنی اگر فسخ باطل شد، یعنی معامله لازم است و اگر أحد الطرفین فسخ کرد، این فسخ مؤثر و نافذ نیست.

بررسی تجویز شارع نسبت به چیزی که نزد عقلاء باطل است

آنگاه نکته ای را متذکر می شوند که اگر ما باطل را باطل عرفی و عقلاءیی بدانیم، مواردی را که شارع يك باطلی را تنفیذ کرده، مثل «اکل مارّه»، آیا این موارد جزء تخصیص حکمی (مراد از تخصیص حکمی این است که بگوییم اکل مال به باطل جایز نیست، الا در این باطل مثلاً اکل مارّه) است؟ یعنی شارع می گوید ما هم قبول داریم که مواردی موضوعاً باطل است، اما من شارع می گویم این باطل جایز است و اکل این باطل اشکال ندارد، مثلاً شارع به مارّه اجازه می دهد که از میوه درخت (با شرایط خاص) استفاده کند. آیا اینجا شارع، تخصیص حکمی زده است؟ یا اینکه اصلاً این مورد از موارد خروج موضوعی است؛ یعنی اگر در موردی شارع يك باطلی را تجویز کرد، ما کشف می کنیم که این مورد دیگر باطل نیست.

اگر عقلاء می گویند اکل مارّه باطل است، اما شارع آن را تجویز کرد، می فهمیم که این اصلاً باطل نیست، نه اینکه موضوع، باطل هست اما شارع تخصیص حکمی زده است. نتیجه این بیان این می شود که بگوییم «الباطل ما یكون باطلاً عند العقلاء» و عقلاء چیزی را باطل می دانند که شارع آن را اجازه نداده باشد. شارع بعنوان اینکه رئیس عقلاء است، و بعنوان اینکه عقل اول و عاقل واقعی است، عقلاء می گویند معلوم می شود ما نفهمیده ایم، اگر يك جایی شارع باطلی را تجویز کرد، این کشف از این می کند که این اصلاً باطل نیست و ما اشتباه می کردیم که می گفتیم این عنوان باطل را دارد.

ثمره این بحث این است که؛ اگر ما بگوییم مراد از باطل، باطل عرفی است، و مواردی که شارع می‌خواهد این باطل را تخصیص بزند، تخصیص حکمی است، آن وقت شك می‌کنیم آیا فسخ، از موارد تخصیص هست یا نیست؟ شك می‌کنیم معاطاتی که واقع شده، فسخ یکی از متعاملین را عقلاء باطل می‌دانند، آیا شارع این باطل را تخصیص زده یا نزده؟ به اطلاق و عموم تمسك می‌کنیم. مثل همه مواردی که شما می‌گویید «أكرم العلماء إلا زيدا»، اگر شك کردید آیا بكر هم از این «أكرم العلماء» خارج شده یا نه؟

در شك در تخصیص زاید، به عام و مطلق رجوع می‌کنیم، و می‌گوییم همان اطلاق خودش باقی است. اما اگر مسأله را خروج حکمی قرار ندادیم، بلکه آن را از موارد خروج موضوعی دانستیم؛ یعنی بگوییم فسخ نزد عقلاء باطل است، منوط به این که شارع این فسخ را تجویز نکند. عقلاء بگویند اگر شارع، بما أنه رئیس العقلاء، فسخ را تجویز کرد، این اصلاً باطل نیست، این خروج موضوعی است نه خروج حکمی. سپس امام(رض) تعبیری دارند که ما «فی محیط التوحید» صحبت کنیم؛ یعنی عقلاء در محیط توحید، که يك شارعی هم قبول داشته باشند. عقلاء خارج از محیط توحید که شارع را هم قبول ندارند.

اما اگر عقلاء در محیط توحید یعنی عقلاء متدین می‌گویند ما فسخ را باطل می‌دانیم مشروط به اینکه شارع آن را تنفیذ نکرده و اجازه نداده باشد، اگر شارع اجازه داد معلوم می‌شود که این دیگر عنوان باطل را ندارد. می‌فرمایند اگر مسأله از این قبیل شد، می‌شود «كالقيد الحاف بالكلام»، مثل يك قيد متصل به كلام می‌شود، که قیود متصله، مانع از انعقاد ظهور من اول الامر هستند بر خلاف قیود منفصله. در قیود منفصله، ظهور برای كلام منعقد می‌شود، بعداً اگر قرینه منفصله آمد، حجیت ظهور از بین می‌رود و إلا ظهور در عموم از اول منعقد می‌شود.

می‌فرمایند اگر چنین باشد، اینجا دیگر تمسك صحیح نیست و می‌شود «كالقيد الحاف بالكلام». اینجا عقلاء می‌گویند «الباطل هو الذي لا يكون مورداً لتجوز الشارع»؛ این می‌شود باطل. در احتمال اول؛ فسخ را هم باطل عرفی می‌دانستیم و تمام شد، اما در احتمال دوم می‌گوییم «ما لا يكون مورداً لتجوز الشارع و امضائه فهو باطل». حالا يك معاطاتی وجود دارد، نمی‌دانیم آیا فسخ، مورداً لتجوز الشارع هست یا مورداً لتجوز الشارع نیست؟ اگر بخواهید به «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» تمسك کنید، می‌شود تمسك به عام در شبهه مصداقیه.

نتیجه بررسی دو احتمال در «مستثنی منه»

پس در اینجا دو احتمال وجود دارد. طبق احتمال اول ما تمسك به عام در شبهه مصداقیه نکردیم، بلکه گفتیم باطل یعنی باطل عرفی، و کاری به شرع نداریم. می‌گوییم آیا عرف فسخ را باطل می‌داند؟ می‌گوید بله، باطل است. می‌گوییم پس آن عام را در موردش جاری می‌کنیم، «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»، و الفسخ باطل و منهی، پس فسخ بدون اثر می‌شود. وقتی فسخ بی اثر شد، معامله لازم می‌شود. پس اگر بخواهیم برای لزوم معاطات، به «مستثنی منه» تمسك کنیم، باید بگوییم مراد از باطل، فقط «باطل عرفی» است.

اما اگر گفتیم مراد از باطل، باطل عرفی است که لا يكون مورداً لتجوز الشارع، طبق این بیان دوم؛ مواردی از باطل که شارع اجازه داده است موضوعاً خارج می‌شود. طبق بیان اول اگر شارع يك باطلی را هم اجازه داد، خروج حکمی است؛ شارع می‌گوید گرچه این باطل است، اما حکم باطل را ندارد. اما طبق بیان دوم؛ خروج موضوعی است، وقتی خروج موضوعی شد، در ما نحن فیه نمی‌دانیم آیا فسخ، مورد تجویز شارع هست یا خیر؟ می‌شود تمسك به عام در شبهه مصداقیه.

اگر کسی بگوید آیا چنین چیزی مناسب شأن شارع است که در اینجا خروج حکمی را قائل شود؟ آیا می‌توانیم بگوییم شارع

می‌فرماید أَيْهَا الْعُقَلَاءُ این چند موردی که می‌گویید باطل است، من بعضی مواردش را گرچه باطل است اما در این چند مورد، باطلی است که حکم باطل را ندارد؟!!!

این جداً استهجان دارد. مثل اینکه بگوییم شارع به زوج می‌فرماید در موارد خاصی میتوانی زوجهات را بزنی، «وَاضْرِبُوهُنَّ» شما بگویید ضرب در همه جا ظلم است، اما این ظلم را شارع اجازه داده است!!! نه چنین نیست و نمی‌توانیم بگوییم شارع با فرض اینکه ضرب را ظلم می‌داند به آن اجازه داده است، بلکه باید قائل به خروج موضوعی شویم، یعنی اینجا اصلاً ظلم نیست، و بر آن عنوان ظلم منطبق نمی‌شود، و إلا استهجان دارد.

فرمایش محقق ایروانی(قده)

در ادامه بحث مرحوم امام(رض) يك مطلبی را از محقق ایروانی(قده) نقل می‌کنند. مرحوم ایروانی(ره) می‌گوید اگر کسی بخواهد به «مستثنی‌منه» آیه برای لزوم معاطات استدلال کند، مشروط به این است که بگوید فسخ نیز مثل بیع و سایر اسباب، از اسباب مفید ملکیت است.

یعنی همانگونه که برای ملکیت اسبابی مانند بیع، اجاره، صلح و غیره هست، خود فسخ هم یکی از اسباب مفید ملك است. اما اگر گفتیم فسخ سبب ملکیت نیست، بلکه رافع اثر مملك است، یعنی يك عقدی بوده که مملك بوده و این عقد خودش سببیت دارد، لکن فسخ، این عقد را از سببیت ساقط می‌کند و از این عقد، رفع الاثر می‌کند، اما خودش سبب ملکیت نیست.

اگر بگوییم فسخ سبب ملکیت است، آیه می‌گوید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ»، عرف هم این را یکی از اسباب مفید ملکیت می‌داند و باطل می‌داند، در اینجا به عام تمسك می‌کنیم. اما اگر گفتیم فسخ، یکی از اسباب مفید ملك نیست، بلکه فسخ بدین معناست که می‌گوید این عقدی که تا الان بوده، کأن لم يكن می‌شود، اما خود فسخ سبب ملك نیست. «لَا تَأْكُلُوا» یعنی «لا تملكوا بالاسباب»، فسخ که سبب ملکیت نیست. این اشکال را محقق ایروانی(قده) دارد.

نقد امام(رض) بر فرمایش محقق ایروانی(ره)

امام(رض) در جواب ایشان می‌فرماید؛ «و فيه: ان ذلك يتم لو قلنا بان الآية تدل على الحرمة ان حصل المال بسبب باطل مستقل»؛ یعنی جناب ایروانی(ره) اشکال شما در صورتی وارد است که ما بگوییم مستثنی‌منه در آیه، از اكل مال به سبب باطلی که آن سبب مستقل باشد نهی می‌کند، «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» یعنی «بالاسباب المستقلة و التامة»، اگر می‌گوییم مراد از سبب، سبب تام است، ما قبول داریم که فسخ، سبب تام برای ملکیت نیست.

اما می‌فرمایند «ان حصل المال بسبب باطل مستقل، لکنه خلاف فهم العرف. بل الظاهر منها الغاء تأثير الباطل و لو بمناسبة الحكم و الموضوع مستقلا كان أو لا»، اینکه ما از اسباب، سبب مستقل را استفاده کنیم، بر خلاف فهم عرف است، ظاهر عرفی آن الغاء تأثير باطل است، آیه می‌گوید آنچه که باطل است، می‌خواهد تمام العلة باشد یا جزء العلة باشد.

اگر عقدی نبود، اصلاً فسخ معنا نداشت، فسخ زمانی است که يك عقدی باشد و يك فسخ هم کنار آن بیاید. پس در نتیجه فسخ هم می‌شود جزء السبب، و عقد هم جزء دیگر آن است. پس بعنوان سبب ناقص است، بعنوان جزء سبب است. «و الفسخ مؤثر فی دفع المانع عن تأثير سبب الاول»؛ سبب اول عقد است، اگر این عقد بخواهد تأثير داشته باشد، فسخ جلوی تأثير سبب اول را می‌گیرد.

یعنی نتیجه اش این است که عدم الفسخ موجب می شود که سببیت عقد کامل شود. نتیجه این می شود که شما در هر عقدی می گوید عقد بالسبب است، اگر بنا باشد سببیت این عقد تمام شود، نباید بعداً فسخی بیاید، اگر فسخ بیاید، جلو تأثیر عقد را می گیرد. پس بالاخره فسخ و عدم فسخ تأثیر دارد، بعنوان جزء المؤثر هستند.

ما بگویم آیه می گوید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»، یعنی «أى بالاسباب الباطلة»، اسباب می خواهد سبب مستقل باشند یا ناقص، پس در نتیجه؛ فسخ را هم شامل می شود. پس امام (ره) می فرمایند اگر از ما پرسید آیا این «باء» سببیه در این آیه که مراد از آن «بالاسباب» است، مراد خصوص اسباب مستقل است؟ می گویم خیر، بلکه اسباب مستقل و غیر مستقل را شامل می شود.

نقد استاد بر فرمایش امام (قده)

لکن اشکال ما به امام (رض) این است که بحث محقق ایروانی (ره) در استقلال و عدم استقلال نیست. ایشان فرمودند سبب در این آیه، خودش باید مملک باشد، اگر هم ما بگویم فسخ، حتی سبب ناقص است، یا عدم الفسخ سبب ناقص است، - الان کلام ما در فسخ است - فسخ سببیت ندارد. بله، طبق يك قول که در خیارات بود؛ فسخ خودش عقد مستقل است، آنهایی که می گویند «الفسخ فسخ لا من حين العقد، بل فسخ من حين الفسخ».

آن وقت باید به ایروانی (ره) بگویم روی این مبنا، فسخ هم از اسباب است و خودش يك عقد است. اما مشهور که می گویند «الفسخ فسخ من حين العقد»، دیگر فسخ سببیت ندارد. تا اینجا استدلال به مستثنی منه تمام می شود. از اینجا به استدلال بر اساس «مستثنی» می پردازیم. به کتاب البیع امام (ره)، ج 1، از ص 173 تا 176 مراجعه کنید. البته فهم آن واقعاً مشکل است.

و صلى الله على سيدنا محمد وآله اجمعين.